



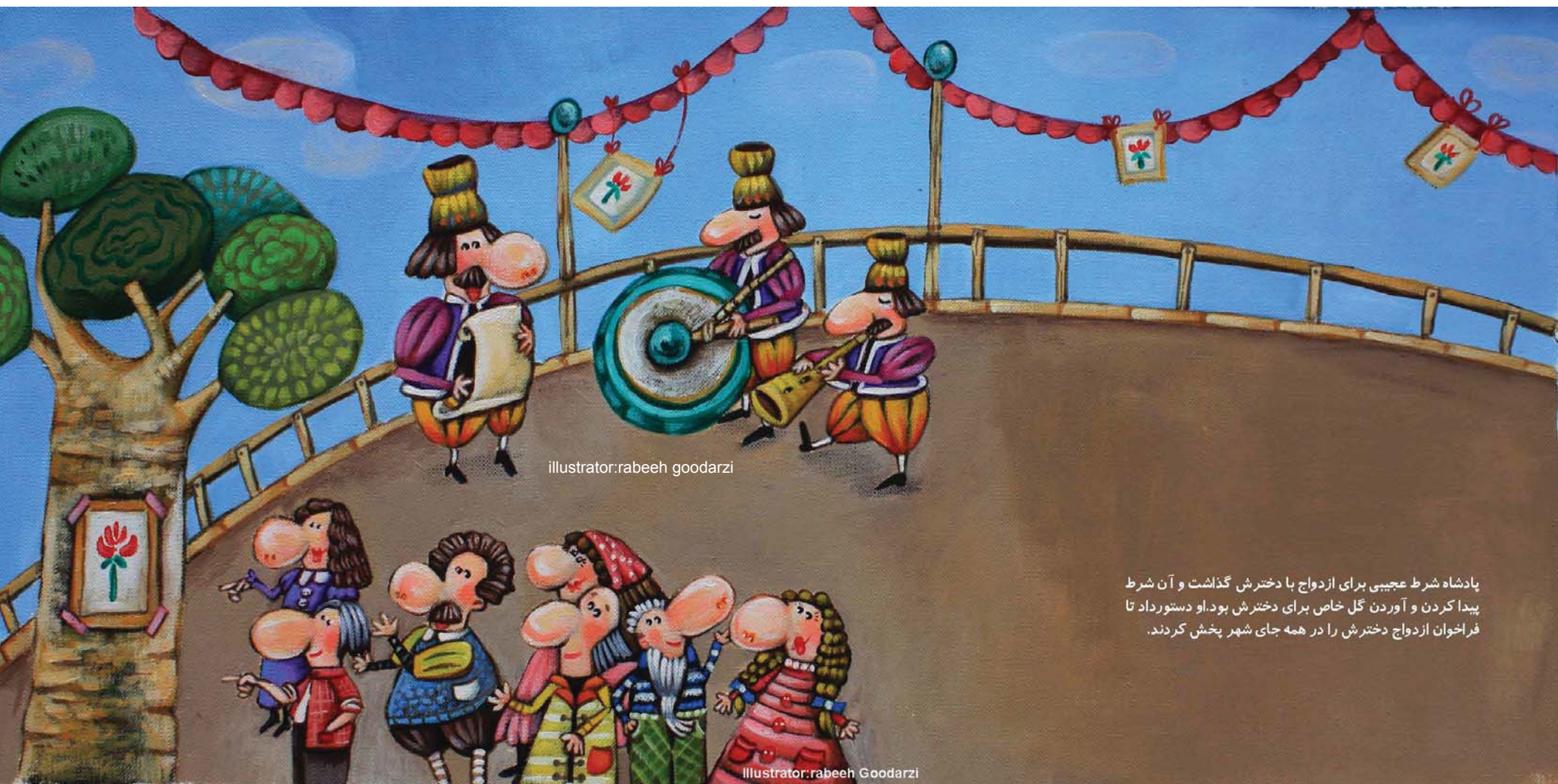
دار الحدائق

مزارعُ الفجلِ

قصة: علي حمادي

رسوم: ربيعة غودارزي

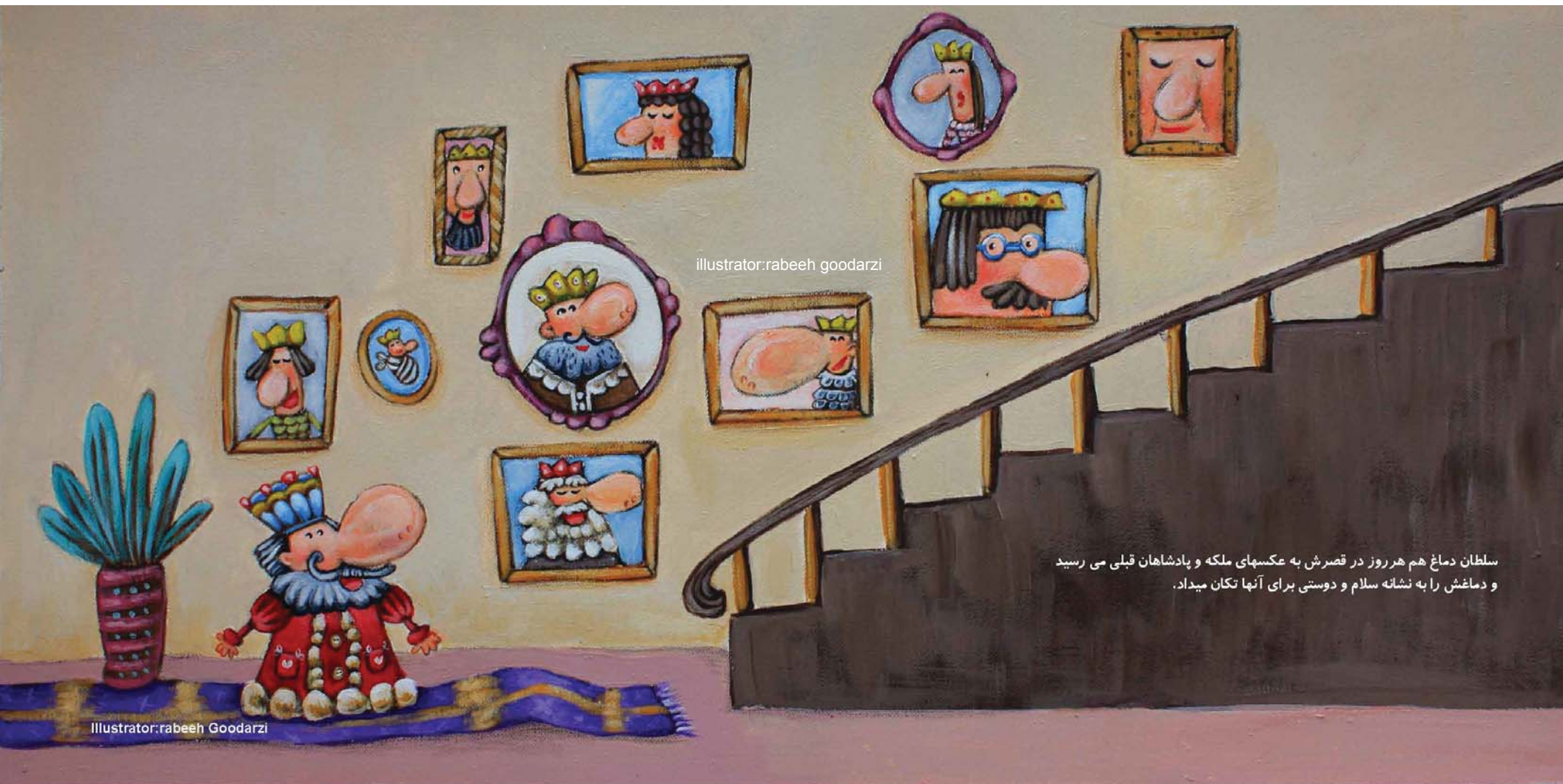




illustrator:rabeeh goodarzi

پادشاه شرط عجیبی برای ازدواج با دخترش گذاشت و آن شرط پیدا کردن و آوردن گل خاص برای دخترش بود. او دستور داد تا فراخوان ازدواج دخترش را در همه جای شهر پخش کردند.

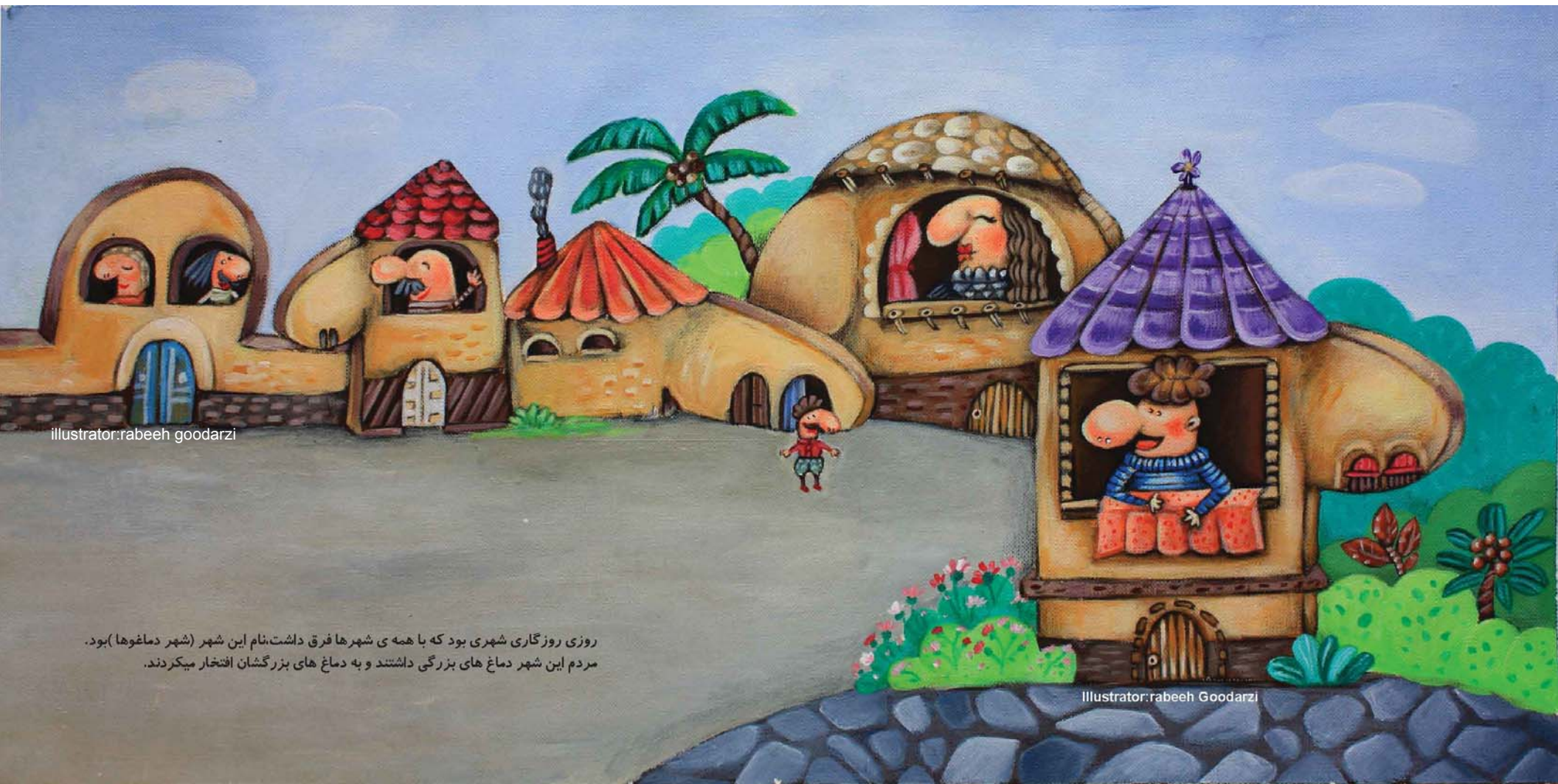
Illustrator:rabeeh Goodarzi



illustrator:rabeeh goodarzi

سلطان دماغ هم هر روز در قصرش به عکسهای ملکه و پادشاهان قبلی می رسید
و دماغش را به نشانه سلام و دوستی برای آنها تکان میداد.

Illustrator:rabeeh Goodarzi



illustrator:rabeeh goodarzi

روزی روزگاری شهری بود که با همه ی شهرها فرق داشت،نام این شهر (شهر دماغوها) بود.
مردم این شهر دماغ های بزرگی داشتند و به دماغ های بزرگشان افتخار میکردند.

Illustrator:rabeeh Goodarzi



illustrator: rabeeh goodarzi





illustrator: rabeeh goodarzi



illustrator:rabeeh goodarzi



از هردانه ای درختی به وجود آمد به جز دانه ی آقای بیرنگ.
شهر پر از درختان رنگی شد و همه ی مردم شهر خوشحال.

عش فوق السحاب



رسم: رابعة كودرزاي

تأليف: بدرية الصالحي

إشراف: د. فاطمة أنور اللواتي



نام و نام خانوادگی: رامنه گوجرزی
 کارشناسی گرافیک دانشگاه شهرستان تهران
 منتخب نمایشگاه و بینال تصویرسازی گلو لوگرابین 2018
 برنده جایزه ویژه دوران مسابقه تصویرسازی پندای ملالی چین 2018
 انجام چندین پروژه تصویرسازی و گرافیک با ناشرین کتاب کودک، دانش نگار - منجش و دانش، دارالحدایق و...

شماره تماس: 09128113047 -

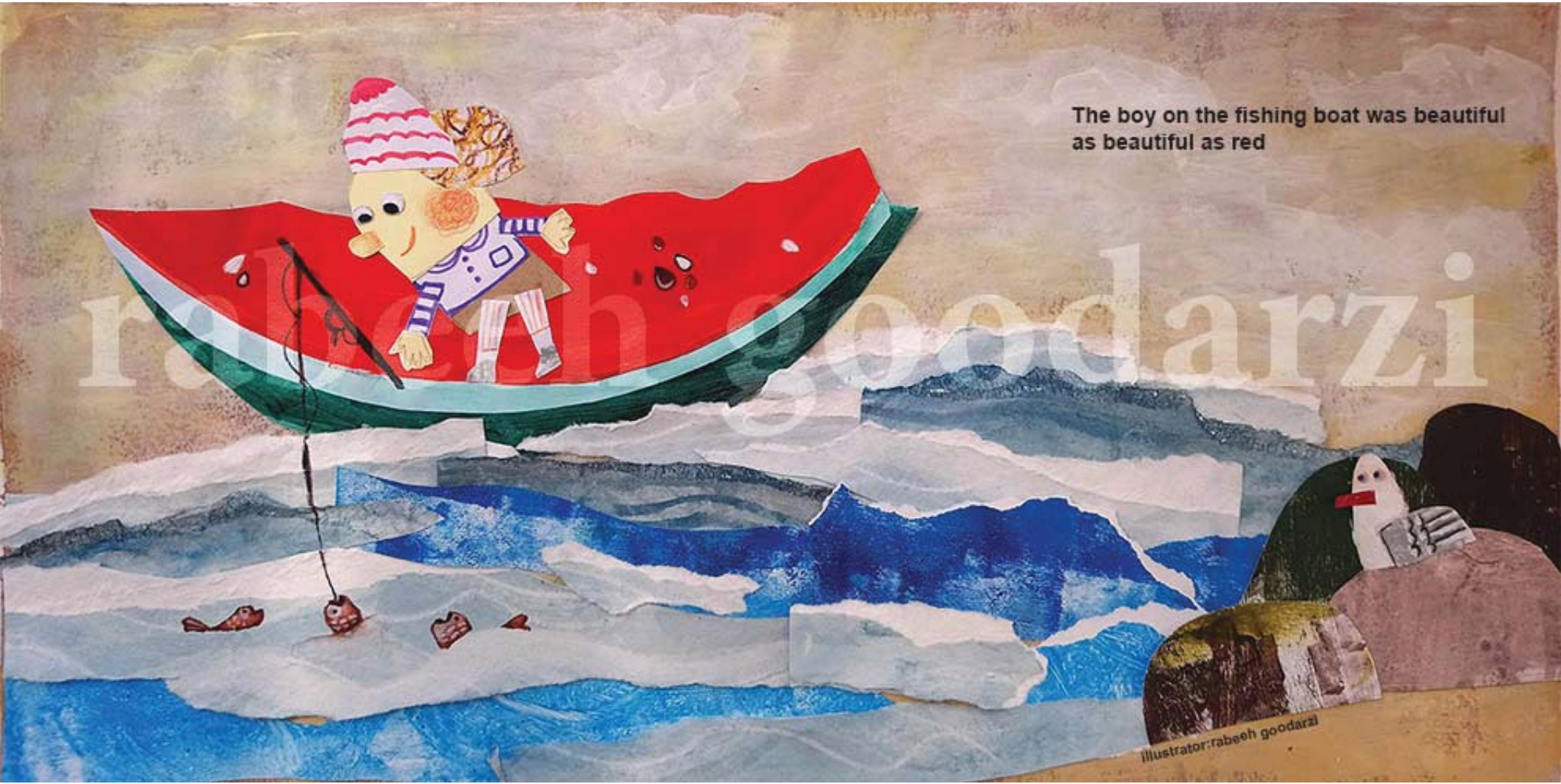
ایمیل: r_g4842@yahoo.com



یک شهر بود به نام شهر رنگی.
در شهر رنگی هر کسی یک رنگ به خصوص داشت که با آن نامیده میشد.
به جز آقای بیرنگ که هیچ رنگی نداشت برای همین به همین نام صدايش ميزدند.
او با همه ی مردم شهر فرق داشت.
روزها و روزها گذشت تا اینکه روز درختکاری رسید.



The boy on the fishing boat was beautiful
as beautiful as red



illustrator:rabeeh goodarzi

→



170



